

پیشگفتار

فصل اوّل:

امامت عامّه

نیاز جامعه به مرکز و مدیر

شناخت مفهوم امامت

شرایط و اوصاف امام

برنامه نصب و تعیین امام

وجوب اطاعت امام علیه السّلام

وجوب معرفت امام

راههای شناخت امام

فصل دوّم

امامت خاصّه

بسم الله الرحمن الرحيم

پیرامون معرفت امام علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ لِوَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ أَبِي  
الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ حُجَّتِكَ وَكَلِمَتِكَ وَنَامُوسِكَ  
الْأَكْبَرِ الْأِمَامِ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ.  
اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالْفَائِزِينَ بِلِقَاءِهِ.  
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا.

هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد پس باید بمیرد اگر خواست یهودی و اگر  
خواست نصرانی.

## پیشگفتار

بدون شک معرفت امام زمان و ولی عصر و رهبر امت بر حسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسائل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و بعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین کننده دارد.

معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی، و موجب تقرّب به خداوند متعال و ترقّی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولیّ امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست<sup>۱</sup>.

در هیچ عصر و زمانی، زمین از وجود حجت یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسد.

با توجه به این اهمیّت و با اعتراف به اینکه از معرفت کامل امام عاجزیم به امید آنکه این نوشتار در بعض نواحی و ابعاد معرفت امام موجب افزایش بینش و مزید بصیرت گردد مطلب معرفت امام را چنانکه بزرگان و علماء مطرح فرموده‌اند تحت دو عنوان امامت عامه و امامت خاصه بررسی می‌نماییم.

---

۱. روایات در این معنی بسیار و متواتر است. از جمله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: "لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَرَ مَا عَمَرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ النَّهَارَ ، وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ (يَعْنِي بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ) ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَ لَا يَتَيْنَا لَمْ يَنْتَفِعْهُ ذَلِكَ شَيْئًا" «اگر شخصی بقدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد (نه صد و پنجاه سال) عمر نماید و روزها را روزه بگیرد و شبها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایستد و خدا را ملاقات کند بدون ولایت ما این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد».

و از جمله حدیثی است که اخبط خوارزم در مناقب و ابن حجر در لسان المیزان جلد پنجم و علامه حلی رضوان الله تعالی علیه ، در ششمین دلیلی که در منهاج الکرامه بر وجوب پیروی از مذهب امامیه فرموده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود:

"یا علی اگر بنده‌ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود اگر ولایت تو را نداشته باشد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد".

از اینگونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که استبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کسانی که کمتر با این احادیث آشنایی دارند مرتفع شود نیستیم. اجمالاً از این روایات اهمیت امر ولایت در اسلام معلوم می‌شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود می‌تواند هفتاد و یک روایت از آنها را در کتاب امامت بحار الانوار جلد ۲۷ مطالعه نماید.

اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام ابیاتی را از استاد الكل خواجه طوسی علیه الرحمه که مضمون این روایات است یاد آور شویم:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا أَتَى بِالصَّالِحَاتِ غَدًا \*\*\* وَوَدَّ كُلَّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَ وَلِيٍّ  
وَ صَامَ مَا صَامَ صَوَامٌ بِلا مَلَلٍ \*\*\* وَ قَامَ مَا قَامَ قَوَامٌ بِلا كَسَلٍ  
وَ حَجَّ كَمْ حَجَّةٍ لِهَلِ وَاجِبَةً \*\*\* وَ طَافَ بِالْمَبِيتِ طَافٌ غَيْرَ مُنْتَجِلٍ  
وَ عَاشَ فِي النَّاسِ أَلْفًا مَوْلَفَةً \*\*\* عَارٍ مِنَ الذَّنْبِ مَعْصُومًا مِنَ الزَّلَلِ  
مَا كَانَ فِي الْحَشْرِ يَوْمَ الْبُعْثِ مُنْتَفِعًا \*\*\* إِلَّا بِحَبِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

به تمام این ابیات در روضات الجنات مراجعه شود.

## فصل اوّل:

### امامت عامّه

همان گونه که در باب نبوّت در بحث نبوّت عامّه از این پرسش می‌شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می‌گوییم نیازمندیم، و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ و از چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامّه نیز این سؤالات مطرح می‌شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجّت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید امام را شناخت؟ بدیهی است در اینگونه پرسش‌های عامّ که در باب نبوّت و امامت مطرح می‌شود معرفت شخص پیغمبر و امام مورد نظر نیست زیرا تا به این پرسش‌های عام پاسخ داده نشود پرسش از شخص امام قابل طرح نیست لذا پس از دریافت پاسخ به پرسش‌هایی که در مبحث نبوّت عامّه و امامت عامّه است بر اساس آن بحث نبوّت خاصّه و امامت خاصّه جلو می‌آید و پرسش از شخص پیغمبر و امام عنوان می‌شود.

عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامّه زیر پرسش و سؤال قرار می‌گیرد چند پرسش زیر است:

۱- نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرایی و نگهبان مصالح عموم

۲- شناخت مفهوم امامت

۳- شرایط و اوصاف امام

۴- برنامه نصب و تعیین امام

۵- وجوب اطاعت امام

۶- وجوب معرفت امام

۷- راههای شناخت امام

بدیهی است که در باب امامت، مسائل بسیاری، زیر سؤال قرار می‌گیرد که با مراجعه به آیات قرآن مجید و احادیث (کتاب‌های حجّت جوامع حدیث) و کلمات و نظرات علمای بزرگ به همه آن سؤالات پاسخ داده می‌شود و علت اینکه این چند پرسش را بالخصوص در اینجا مطرح می‌کنیم این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف

مذاهب و امامت بر سر پاسخ به این پرسش‌ها است و وقتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شد راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسخ به برخی از این پرسش‌های هفتگانه از جهت وضوحی که دارند و به علت عدم تعارض با سیاست اهل ریاست - مثل مسأله نیاز جامعه به مدیر و رهبر، و لزوم گزینش امام و وجوب معرفت و وجوب اطاعت امام، به بررسی و کاوش زیاد نیاز ندارد. ولی برخی دیگر به واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است بررسی در آن گسترش یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آراء و مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام، و راههای شناخت و معرفت امام.

این بحث‌ها به این ملاحظات است که این مطالب مطرح افکار و آراء بزرگترین شخصیت‌های علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی مانند خواجه طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسائل فلسفی و ریاضی را حل کرده و معضلات و پیچیدگی‌های آنها را بر طرف نموده و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسائل امامت را در کتاب‌های متعدد بررسی و شناسایی نموده و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ الرئیس ابوعلی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب، جهانگیر می‌باشد در کتاب شفا، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است.

و نیز علامه حلّی که از نوابغ بزرگ فکر بشری است<sup>۱</sup> و در امامت آثار متعدد و تحقیقی و پرمحتوایش همواره مورد استفاده بوده و هست در کتاب "الفین" در یک مسأله از این مسائل که لزوم نصب امام از جانب خداوند متعال است یک هزار دلیل اقامه کرده است که الحق باید گفت علامه حلّی از معجزات مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. یک هزار دلیل، یک دلیل و چند دلیل و ده دلیل و صد دلیل نیست، یک هزار دلیل است.

اینک بحث امامت عامّه را تحت عنوانهای هفتگانه‌ای که به آن اشاره شد بطور مختصر بررسی می‌نمائیم و از خداوند متعال توفیق و یاری می‌طلبیم.

---

۱. مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علامه حلّی کلامی لطیف دارد و می‌گوید: به راستی باید گفت پس از ائمه معصومین علیهم السلام در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده بلکه در میان اهل سنت نیز مانند او نمی‌شناسیم.  
امام فخر رازی با اینکه در احاطه به علوم ضرب المثل کم نظیر بوده و چنانکه گفته‌اند:

گر کسی از علم با تمکین بدی \*\*\* فخر رازی رازدار این بدی

اما چون علامه حلّی را با او قیاس کنیم وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است با این مزیت که علامه به دقت حقایق هر علم را یافته و اما فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنی مردّد مانده و تشکیک کرده است. علامه را در فقه باید با سید مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیر الدین طوسی و در ریاضی همتای ابو ریحان بیرونی شمرد، و در تحقیق عقلی و تنبّه، قرین ارسطو و در هر فن، قرین بزرگترین مرد آن فن. پس بی‌شبهه بزرگترین علمای اسلام از سنّی و شیعه است، گر چه در فقه، تبرز داشت اما اهل دقت دانند که استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است.

## نیاز جامعه به مرکز و مدیر

بشر همیشه به این مسأله شناخت داشته است که جامعه و حتی عائله چند نفری اگر بخواهند با داشتن حقوق متقابل و تبادل دست رنج‌ها، و همکاری‌های سالم و سازنده و روابط متعادل، و آسایش‌بخش، زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم بر خوردار باشند به دو چیز نیاز دارند:

۱- قانون جامع و برنامه‌های کافی

۲- مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم‌گیری و اجرایی مورد اعتماد

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی‌شود. بشر، هم طعم تلخ بی‌نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت، و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد لازم می‌داند و از آن استقبال می‌نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می‌شود که افراد جامعه مانند اعضاء و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوه‌ای را به کار مناسب مأمور می‌سازد در تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد، و بین اعضاء همکاری ایجاد کند بدون اینکه خودش را بر سایرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هر چه این نقشه بیشتر عملی شود و هر چه مدیریت از آگاهی لازم، بیشتر برخوردار باشد اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می‌گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریح به نظام تکوین بیشتر می‌شود.

### شکل مدیریت

ظاهراً در اصل لزوم مدیریت، اختلاف قابل توجهی وجود ندارد و تقریباً مورد اتفاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست شکل مدیریت است و اینکه چگونه و به چه شکل و برنامه اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد تأمین می‌گردد. بدیهی است که در این نقطه است که حساسیت و اهمیت مسأله مدیریت، و اختلاف آراء و برنامه‌ها ظاهر می‌شود، و اغراض سیاسی و جاه‌طلبی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نمایند، و بر حسب مبانی و جهان‌بینی‌های مختلف، نظرات مختلف اظهار می‌شود که مجال شرح و بسط و تفصیل شکل‌ها و صورت‌هایی که تاکنون عرضه شده یا در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و بطور فشرده و اختصار می‌گوییم. در اینجا در دو محیط و دو جو می‌توان سخن گفت:

نخست، در محیط کسانی که یا اصلاً به مبدأ و عالم غیب اعتقاد ندارند و در تاریکی‌های الحاد متحیر و سرگردان هستند و اگر خیلی ترقّی فکری و علمی داشته باشند بیش از حد:

"يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ"<sup>۱</sup>

"(اکثر مردم) به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت بکلی بی‌خبرند."

نیست، و یا اگر به مبدأ و عالم غیب، و حتّی رسالات آسمانی معتقدند مسائل دنیا و خصوص اینگونه امور را به آن مرتبط نمی‌دانند و بشر را در این امور مستقل و به خود واگذار می‌شمارند و به اصطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می‌دانند. و خلاصه به هیچ‌گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی‌باشند. دوّم، در محیط اسلامی که همه چیز و همه راه‌ها و روش‌ها با جهان‌بینی اسلامی بررسی می‌شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی و نقص منزّه می‌داند و سیاست و حکومت را از اسلام جدا نمی‌سازد و اسلام را فراگیر همه مسائل زندگی بشر می‌شناسد در چنین جوّی باید نظام حکومت را از کتاب و سنت و تعالیم اهل بیت پیغمبر علیهم السلام که عدل قرآن مجیدند و تمسّک به آنها امان از ضلالت است گرفت.

علیهذا ما بر حسب هر یک از این دو جوّ، جداگانه بررسی را آغاز می‌کنیم و اوّل شکل مدیریت را در محیط های الحادی و آن محیط‌های ایمانی که دین را از دنیا، و سیاست را از دیانت و روحانیت جدا می‌دانند بررسی کرده و با صاحبان این افکار به مباحثه می‌نشینیم.

در این محیط می‌گوییم ایدئولوژی و مبانی عقیدتی و فکری ما که به اصطلاح زیر بنا است با شما فرق جوهری و بنیادی دارد، می‌گوییم انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشیاء دیگر هر چه باشند نمی‌باشد و خدا مالک همه و صاحب اختیار همه است و بر همه چیز و همه کس و کل امور ولایت دارد و مدیریت حقیقی با او است که خالق و آفریننده و روزی دهنده و عالم به همه مصالح و مفاسد است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات کمالیه و اسماء الحسنی است.

از این جهت ولایت هر کس، حتّی بر خودش و هر مداخله و تصرّف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ اوامر و تشریعات او و عمل از جانب او و برای طاعت و فرمانبری او باشد اعتبار نداشته و به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

با آن‌انکه به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند این سخن را داریم که رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل او است باید کامل باشد و نمی‌توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی، صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره و همه شؤون است پس با هر یک از این دو طرز تفکر مخالفت داریم:



با تفکر نخست، مخالفت ما مخالفت موحد با مشرک و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان‌بینی متضاد است. و با تفکر دوم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان‌بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی خود را کامل کنیم اختلاف مرتفع می‌شود. جهان‌بینی اسلامی و خداشناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود خود به خود بطلان اینگونه نظام‌ها که منفک از توحید و حاکمیت خدا است ظاهر می‌شود.

مع‌ذک و با صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجه است که این رژیم‌هایی که تعهد دینی در آنها نیست به هر شکل و عنوان که باشند دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم یا استبداد پروتئاریا و حزبی و هر صورت دیگر قابل اعتماد نمی‌باشد و حتی رژیم دموکراسی علاوه بر اینکه انتخاباتش چنانکه در نظام‌های دموکراسی دیده می‌شود در محیط آزاد و دور از شهوات و اغراض پلید و استضعاف گرانه انجام نمی‌شود و فواحش و روسپی‌ها و رقاصه‌ها و تبلیغات شهوت‌انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارند. چنانکه سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها نیز انتخابات را در اختیار می‌گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سرمایه‌داران معینی است که بر بازرگانی و کارخانه‌ها و بانک‌ها و امور اقتصادی سلطه دارند علاوه بر این معایب که هر نظام به اصطلاح دموکراسی به آن آلوده است این نظام هم در متن و هویتش در حدی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی‌پذیرند تحمیل است.

مثلاً هر کسی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نماید و حق تخلف‌پذیری برای او اعتبار نمی‌شود اما این الزام بر پایه چه اساس و منشأیی است؟ و چرا باید اکثریت به معنای عام یعنی اکثریتی که نظام اقلیت و اکثریت را پذیرفته است اقلیتی را که این نظام را صحیح نمی‌داند ملزم به تسلیم سازد؟ جز یک سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می‌شود پاسخ ندارند.

در این نظام‌ها، حق، مفهوم ثابتی ندارد و همان است که اکثریت آن را حق بداند و لذا آن را بر اقلیت تحمیل می‌کند هر چند اقلیت معتقد باشد که مفهوم حق ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلیت در این نظامها در تخلفاتش از قانون مجرم واقعی و متخلف حقیقی که در عرف اخلاق و فطرت انسان محکوم باشد نیست و حتی به نظر اکثریت هم نمی‌توان فرد متخلف را چنانکه در نظامات دینی قابل نکوهش است نکوهش کرد بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یک امر قراردادی است که اکثریت به ملاحظه مصالح خودش خود را متعهد می‌داند که به آن عمل کند، و به اقلیت هم که آن را خلاف مصلحت خودش و بلکه اکثریت می‌داند تحمیل می‌کند و خلاصه این نظام نیز به اساس اینکه حق با زور است هر چند زور اکثریت باشد ارتباط پیدا می‌کند.

و اشکال دیگر کلّ این نظام‌هایی که بر اساس ایدئولوژی‌های مثبت و ایمانی<sup>۱</sup> نباشد این است که پشتوانه معنوی که موجب تعهد نفسی و پیش خود شود ندارند، و لذا می‌بینیم در همین کشورها، با یک کودتای نظامی وضع عوض می‌شود و هیچ کس هم نمی‌گوید که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مستقر شده آن نظام هم چنان اعتبار دارد و باید مطاع و مُتَّبِع باشد به عکس نظام‌های دینی مثل نظام امامت که ملاحظه می‌کنید با اینکه چهارده قرن بر آن گذشته است و جز در عصر شخص رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و پنج سال حکومت علی علیه‌السلام و شش ماه حکومت امام حسن علیه‌السلام استقرار نیافت همچنان باقی است و هیچ وقت معتقدان به این نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند بلکه بر این عقیده استوار ماندند و در همین حکومت‌ها هم در عین اینکه تحت سلطه زور و دیکتاتوری حکام جور بودند از نظام امامت پیروی می‌کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می‌نمودند.

### نظامات دیگر

آنچه گفته شد، پیرامون نظامات به اصطلاح دموکراسی است که تقریباً بیشتر نظامات کنونی جهان مدّعی آن هستند اما نظامات دیگر مثل نظامات کمونیستی و تک حزبی معایب و مفسدشان بیش از اینها است.

در این نظامات، دیکتاتوری و بی‌اعتنایی به حقوق بشر و کرامت و حریت انسان به گونه بی‌سابقه‌ای جریان دارد و عده‌ای که گاه شماره آنها به ده درصد دیگران نمی‌رسد مالک الرقاب و مطلق العنان هستند، و به اسم حزب و ترقّی، بدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می‌دارند، و اگر در آنجاها اکثریت، اقلیت را ملزم به قبول تصمیمات خود می‌کنند در اینجاها اقلیت زورمند و سلطه‌گر و خون‌خوار بر اکثریت تحمیل شده و خود را قیّم و مالک و صاحب اختیار اکثریت قرار داده است.

و خلاصه دنیا در بین سلطه‌جویان این نظام‌ها، بدترین حالات را می‌گذراند و دست‌رنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومت‌های فاسد می‌شود و هزینه‌هایی که اگر به مصرف نیازمندی‌های بشر می‌رسید امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماری‌های گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت‌فرسای تأمین معاش ابتدایی دست به گریبان نبودند.

---

۱. مبانی عقیدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می‌باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی و سلبی، و به عبارت دیگر ایدئولوژی معنوی و ایدئولوژی مادی. ایدئولوژی‌های مادی، سلبی است و بیش از این نیست که همه چیز عین عالم مادی است و ماوراء آن چیزی نیست و هر چه هست مظاهر ماده و تغییرات و تبدیلاتی است که در آن ظاهر می‌شود. این‌گونه ایدئولوژی، جز نفی و سلب مفهومی ندارد زیرا جهان ماده و مظاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظاهر می‌شود قابل انکار نیست و وجود عالم مادی در مقابل قایلین به عالم غیب ایدئولوژی نیست بلکه ایدئولوژی یک فرد مادی این است که هر چه هست همین ماده است و ماوراء آن چیز دیگر نیست و همین است که مادی نمی‌تواند آن را اثبات کند و نمی‌تواند به عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهان مادی ثابت است و کسی را در آن حرفی نیست و در نفی و اثبات آن اختلافی نمی‌باشد که قایل به وجود آن، آن را ایدئولوژی خود بدانند. آنچه مورد اختلاف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم ماده و نفی عالم غیب است که مادی بر آن اصرار دارد و موحد و خداپرست آن را رد می‌کند و به عالم غیب نیز معتقد است بنابراین اول ایدئولوژی مادی که انکار عالم غیب باشد قابل اثبات نیست تا بتوان آن را زیربنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشنهاد کرد و دوم نفی و سلب چون چیزی نیست، بفرض اثبات هم زیربنا نمی‌شود، و اگر بگویند زیربنا عقیده به انحصار وجود به عالم مادی است می‌گوییم این عقیده در انسان هیچ‌گونه تعهدی نمی‌آورد و برای خود عالم مادی به این تفسیر احترامی نمی‌توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

به نظر می‌رسد که سخن گفتن از معایب و مفساد این نظام‌ها و مکتب‌ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه‌های گروهی و مطبوعات در اختیار انسان‌ها، و افکار سالم بود، احدی به این نظام‌ها گرایش پیدا نمی‌کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه‌ای از جهان، مثل فلسطین و افغانستان و لهستان و اریتره و نقاط دیگر به وحشی‌ترین جنایات دست می‌زنند نمی‌خورد.<sup>۱</sup>

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود درباره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می‌خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش می‌کنند آن را به مسلمانان نیز بقبولانند و آنان را که از این نظرها و آراء ضد اسلامی طرفداری می‌کنند روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می‌خوانند.

در اینجا توضیح می‌دهیم اگر مقصود این است که سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملی، با دین معارضه‌ای ندارند و هر دو می‌توانند پا به پای یکدیگر به پیش بروند زیرا قلمرو سیادت و مداخله آنها با هم ارتباط ندارند قلمرو نظام هرگونه که باشد حکومت و سیاست و بازار و خیابان و اداره و کارخانه و قضاوت و قانون و اینگونه امور است؛ و قلمرو دین، کلیسا و معبد و اخلاق و نوع‌پروری و کارهای بشر دوستانه و نیایش و پرستش است. پاسخ می‌دهیم این برحسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می‌نمایید و این عین تخطی و تجاوز به قلمرو دین است. این تفسیر اگر با آنچه مسیحیان به آن معتقدند و آن را تعلیمات مسیح می‌دانند مطابق باشد با رسالات آسمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصاً با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می‌شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را رد می‌کند. اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که در کوچکترین احکام و برنامه‌هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب و مکروه آن را واجب یا حرام یا مباحش را مکروه یا مستحب بگویند:

"حَلَالٌ مُّحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ".

---

۱. اگر انسان شرافتمندی بخواهد علیه این نظام‌ها، ادعای صادر کند باید کتاب‌ها بنویسد و سرانجام بگوید صد آفرین به عالم حیوانات درنده و شهوتران!! همین امروز (دهم ماه مبارک ۱۴۰۲) که این پاورقی را در اینجا می‌نویسم رادیو بی‌بی‌سی اطلاع داد که عده‌ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوانهایی که با کنگره به عنوان نامه‌رسان و شغل‌های دیگر در ارتباط بوده‌اند متهم شده‌اند. این نمایندگان بزرگترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاست‌های جهانی و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریان‌های استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می‌نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می‌کنند این جوان‌ها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلا بفساد وارد می‌نمایند. از این‌گونه خبرها از غرب و شرق متمدن و مترقی بسیار شنیده و می‌شنویم. آبرت ماشه رهبر کمونیست‌های فرانسه سال‌ها است که با زن قانونی فرد دیگری زندگی می‌کند و از آن زن دو فرزند هم دارد.

نظام‌های کنونی، نظام‌هایی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچر از آنها سر در می‌آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه طلبی و استثمار انسان‌هایی که در انسانیت قیمت یک فردشان از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست‌های روسیه بیشتر است مرتکب می‌شوند و همه این جنایات را تجدد و ترقی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می‌شوند.

و اگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضایی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و به روش دموکراسی و حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم بروند، و این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و در عین حال که اطاعت از اولی الامر به صریح قرآن مجید واجب است در طرز تعیین ولی امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنانکه اخیراً هم بعضی به اصطلاح روشنفکران اهل سنت و نیز نظر به اینکه جریان خلافت را در صدر اسلام نتوانسته‌اند بر پایه یک برنامه معین قرار دهند و از سوی دیگر نیز نمی‌خواسته یا مصلحت ندیده‌اند که آن جریان‌ها را که موجب خانه‌نشینی امام منصوص گردید غیر شرعی اعلام کنند همین نظر را اظهار نموده که در امر زمامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند علاج نمایند که طبعاً یکی از این شکل‌ها هم نظام اکثریت می‌باشد.

و شگفت‌انگیز این است که بعضی شیعه‌زاده‌های به اصطلاح روشنفکر نیز چون دیده‌اند نصوص بسیاری را که بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد و نظام شورایی و حکومت مردم بر مردم را در اسلام بی‌موضوع می‌سازد نمی‌توانند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده‌اند که هم غرب‌زده‌ها و شیفتگان نظام شورایی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، معتقدان به نظام امامت را اگر بتوانند اغفال نمایند.

از سخنان این شخص استفاده می‌شود که گزینش‌های متعدد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و تعیین‌های رسمی و اعلام‌های مکرر آن حضرت که در کمال صراحت، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است معرفی است و نصب و تعیین نیست و اصلاً رژیم امامت یک رژیم موقت است و مقدمه نظام شورایی است و برای اینکه بچه‌های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند امامت را به رژیم‌های انقلابی سفارش شده در کنفرانس "باندونک" تشبیه کرده که رهبر انقلاب برای اینکه جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود یک نفر را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند به مردم معرفی می‌نماید.

این مضمون دو نظر روشنفکرانه در محیط سنی و تشیع است. اما پاسخ به این دو نظر:

پاسخ به نظر اول این است که مهمل گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم امری به اهمیت آن کم پیدا می‌شود خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و خدائی خدا است و علاوه، اقرار به نقص دین است که به صریح آیه

"الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ"<sup>۱</sup>

کامل گردیده است و چگونه می‌شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده باشد و اطاعت امام نیز بر حسب:

"أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ"<sup>۱</sup>

واجب شده باشد اما امامی که باید شناخته شود معرفی نشده باشد و ولی امری که اطاعت از آن واجب است معلوم نشده باشد این نظر چنان که قبلاً به آن اشاره کرده و بعد هم اشاره می‌نماییم کاملاً غیر منطقی است و قابل قبول نیست.

و اما پاسخ به نظر دوم این است که اولاً اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیمی و توحیدی خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدش خالص و دور از شائبه های شرک در اختیار بشریت قرار دارد منافات دارد و قبول این گونه رژیم‌ها با قبول سایر نظامات اسلام مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

"اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ  
الطَّاغُوتُ"<sup>۲</sup>

نظام اسلام، حکومت خدا و احکام خدا است و ولایت‌ها هم باید از جانب او و به اذن و تشریح او باشد. دوم نظام امامت نظام موقت نیست و چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ<sup>۳</sup>

"هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجّت و امام نخواهد بود."

و سوم آیاتی مثل:

"إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً"<sup>۴</sup>

و

"يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ"<sup>۵</sup>

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. خدا یار اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان بیرون آورد و به عالم نور برد؛ و آنان که راه کفر ورزیدند یارشان شیطان و دیو رهن است که آنها را از عالم نور بیرون آورده و به تاریکی های گمراهی افکنند. سوره بقره آیه ۲۵۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰.

۵. سوره ص، آیه ۲۶.

## "أَنْتِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا"

صراحت دارند بر اینکه امامت معرفی ساده نیست بلکه جعل و انتصاب الهی است. و چهارم این همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمه علیهم السلام رسیده است به صراحت دلالت بر انتصاب آنها به امامت دارد و هرگز به این صورت که: آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می‌شود معرفی است اما تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد. قابل توجیه نیست زیرا سؤال می‌شود اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرفی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت دارد یا نه؟ و آیا خود شخص معرفی شده باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیحش ردّ این نظریه به اصطلاح روشنفکرانه است.

### بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی

در محیط اسلامی چنانکه گفته شد در شناختن شکل مدیریت که فردی یا جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است باید به کتاب و سنت و تعلیمات و راهنمایی‌های اهل بیت علیهم السلام که عدل قرآن مجیدند مراجعه نمود. در این محیط همه معتقدند که در اسلام در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر ارتباط داشته باشد کوتاهی نشده و هر تشریحی که مورد نیاز بشر باشد انجام شده است.

با این بینش اسلامی و با مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ یک از نظام‌هایی که در طول چهارده قرن به دلایل زیر بر مسلمین حکومت یافته‌اند قابل اثبات نیست:

۱- آنانکه در طرف مقابل نظام امامت قرار دارند از معرفی نظام واحدی به عنوان نظام اسلام عاجزند و با توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیست مانند کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شده می‌بینند نظامات گوناگون را که برخی از آنها در فساد کم نظیر و نمونه بوده‌اند شرعی شمرده یا حداقل اطاعت از آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می‌کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرفی نظام واحد به دو جهت است: یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنت برای نظامات دیگر غیر از نظام امامت نمی‌توان مستند صحیح و قانع‌کننده‌ای پیدا کرد و حتی خود برقرارکنندگان این نظامات نیز چنین ادعایی نکردند و به عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده‌اند نظام شرعی و اسلامی است و شکل و نوع آن از سوی شرع معین شده آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت، شکل‌های مختلف گرفت و روش و روند واحدی نیافت تا بتوان شرعی بودن آن را بگونه‌ای توجیه نمود بلکه در اثر صورت‌های گوناگونی که حکومت به خود گرفت و بر مسلمین در هر صورت تحمیل می‌شد و جز پیروان امامت کسی آن را ردّ نمی‌کرد کاملاً این موضوع که اسلام نظام حکومتی ندارد، برای مردم قابل قبول شد یا ناچار شدند از ترس شمشیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها و فشارها و زندان‌ها و شکنجه‌هایی را که شیعه دیدند نبینند.

۲- چنانکه می‌دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی حزبی مرکب از عده‌ای که از عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خصوصاً در سال‌های اخیر حیات آن حضرت برای تسلط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت، همکاری داشتند شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی ساعده<sup>۱</sup> را پیش آورند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می‌کردند مطلبی را که عنوان نمی‌کردند استدلال به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ارشادات و اعلان‌های رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می‌دانستند که اگر آن مسائل مطرح شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می‌ماند و نه برای ریاست خودشان، چون آن کس را که پیغمبر صلی الله علیه و آله منصوب و معلوم کرده بود در سقیفه شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند لذا این جاه‌طلبان و عاشقان حکومت، آن تأکیدات و توصیه‌ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و در سقیفه و بدون اینکه قبلاً نوع نظامی را که باید حاکم شود مشخص نمایند با تبانی‌ها و سازش‌های سیاسی، سعد بن عباد را که رقیب مهمشان در آن اجتماع بود کنار زدند<sup>۲</sup> و با ابوبکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسش‌های زیر در این جریان بی‌جواب ماند:

۱- چرا این عده استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، مخصوصاً بنی‌هاشم و شخصیتی مثل علی علیه‌السلام را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند پیش دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی علیه‌السلام در آن اجتماع حضور می‌یافت امکان آنکه گروهک‌های سیاسی به مقاصد خود نرسند افزایش می‌یافت؟!.

۲- چرا بعد از مشورت‌های صوری نتیجه را به سایر مسلمین، در مسجد و جلسه علنی اطلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟!

۳- تعیین ابوبکر به خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟ یا بر اساس اجماع عموم اهل حلّ و عقد من جمله بنی‌هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ یک از این اجماع‌ها حداقل تا مدتی حاصل نشد بنابراین در این مدت ابوبکر بر چه اساسی مداخله در امور جامعه می‌کرد؟ و چرا برای

۱. راجع به جریان عجیب سقیفه به کتاب «السقیفه» تألیف علامه کبیر مرحوم شیخ محمد رضا مظفر جزاه الله عن الاسلام خیر الجزاء مراجعه شود.

۲. و بعد هم او را کشتند و قتلش را به اجته نسبت دادند.

او از اشخاص به زور و اکراه و تهدید مطالبه بیعت می‌کردند؟! و حتی تهدید می‌کردند که بنی‌هاشم را در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها به آتش خواهند سوزانید؟!

و اگر اکثریت بوده این اکثریت او کجا اعتبار شرعی پیدا کرد و به فرض اینکه در سقیفه اکثریت با ابوبکر بیعت کرده باشند با اینکه جریان معلوم نیست چرا بیعت آن اکثریت که در جنب مسلمین اقلیت بودند اساس کار شد و دیگران مجبور شدند به او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!

این موضوع که به اتفاق اهل سنت حضرت سیده نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها از حکومت ابوبکر ناراضی بود و با حکومت او مخالفت داشت که حتی نقل می‌کنند تا حضرت زهرا سلام الله علیها زنده بود احدی از بنی‌هاشم و وابستگان به آنها با ابوبکر بیعت نکردند، دلیلی بر عدم مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن و با وجود این، راه هرگونه توجیه شرعی برای حکومت ابوبکر بسته می‌شود و به فرض اینکه محملی برای آن بتراشند موضع حضرت فاطمه سلام الله علیها و تصویب علی علیه السلام از آن موضع و تبعیت بنی‌هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی ندانستن حکومتی مثل حکومت ابی‌بکر جایز است و هر کس هم به تبعیت از حضرت زهرا سلام الله علیها آن را شرعی نداند به خطا نرفته است و همان طور که عالم معروف شیخ حسن بناء رهبر اخوان المسلمین در عذر شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که:

"كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةُ فَاطِمَةَ"<sup>۱</sup>

این عقیده، عقیده فاطمه است و در برابر آن جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول چاره‌ای نخواهد داشت.

بالآخره از میان این بست و بندها و تبانی‌های سیاسی که علیه بنی‌هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر کرده بود انجام شد ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را دربر نمود و با اینکه چنانکه گفتیم معلوم نشد که بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد بعدها که به تدریج اعتراضات به شرعیت حکومت او، افکار را به خود مشغول ساخت جیره‌خواران سیاست‌هایی که ناچار بودند آن سنگ اساس را محکم سازند به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع، و حدیث:

"لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَىٰ خَطَا"<sup>۲</sup>

۱. مرحوم استاد آیت الله آقای سید محمد تقی خوانساری قدس سره که در قدس و تقوی و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم نظیر بود نقل می‌فرمود که: در سفر حج بیت الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه (تردید از اینجانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم و بالآخره در مسجد مدینه یا مسجد الحرام (که باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید گفت: "كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةُ فَاطِمَةَ"

مقصودش این بوده است که این عقیده شیعه بر غضب خلافت، عقیده‌ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مؤاخذه کند زیرا عقیده فاطمه زهرا، سلام الله علیها، است.



متشبه شدند و گفتند امت بر خطاء اجماع نمی‌کنند و خلافت ابوبکر به اجماع امت محقق شد. در صورتی که:  
اول: صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

و دوم: به فرض صدور، عدم اجتماع امت بر خطاء به واسطه وجود معصوم در بین آنها است، و با مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است اجماع اعتبار ندارد.

سوم: اینکه می‌گویند اجماع امت حجّت است آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجماع نمودند بر خطا نخواهند رفت یا اینکه اجماع در عرض وحی و تشریح الهی مشروع است؟!

گمان نمی‌کنم قایلین به حجّیت اجماع چنین اعتباری را برای اجماع قایل باشند که برگشت به این کند که امت به وسیله اجماع می‌توانند وضع قانون نمایند. در اینجا نهایت امر این است که گفته شود اجماع امت کاشف از نصّ و تشریح است.

و چهارم: این چگونه اجماعی بود که بر حسب روایات عامّه، فاطمه زهرا سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود و بنی هاشم و جمعی دیگر نیز حداقل تا فاطمه، علیها السلام، از دنیا رحلت نکرده بود در آن نبودند و شخص علی علیه‌السلام تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می‌کرد و در مثل خطبه ششقیّه آن را محکوم و به باد انتقاد می‌گرفت.

چنان فرض می‌کنیم که حکومت، به اجماع امت واگذار شده و ابوبکر هم به اجماع امت، حکومت یافت و خلافت ابوبکر را با این تاریکی‌ها و این همه پرسش‌ها پشت سر می‌گذاریم و با تاریخ پیش می‌رویم تا به مرض موت ابوبکر می‌رسیم.

در اینجا تاریخ می‌گوید ابوبکر در بیماریش در حالی که گاهی از هوش می‌رفت در این اندیشه افتاد که امت را در امر حکومت بعد از خود سرگردان نگذارد و خودش یک نفر را معین کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید یعنی کاری را که به گفته این سیاست‌بازان، پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام نداد ابوبکر برای رعایت مصلحت امت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسنده خواست تا وصیّت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حزبش که در بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی قلم و کاغذ طلبید تا برای امت چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند مانع شدند، و زبان را به آن بی‌ادبی و جسارت فراموش نشدنی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا در حقش فرمود:

"وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ"<sup>۱</sup>

باز کرده هیچ ایرادی نگرفتند و: "حسبنا كتاب الله" نگفتند؟! و ابوبکر را که گاهی بیهوش می‌شد و گاهی بهوش می‌آمد و طبعاً چنین بیماری هذیان می‌گوید و سخنش معتبر نیست از وصیّت مانع نشدند و نگفتند:

## "إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ"؟!

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد.<sup>۱</sup> وقتی به نام شخصی که منصوب می‌شود رسید ابوبکر از هوش رفت عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت پس از آنکه بهوش آمد (که به گمان من هرگز بهوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید عثمان گفت عمر را نوشتم ابوبکر هم تصویب کرد. و به این صورت یا بگویم با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایتعهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق الله تحمیل شد و این صورت دوّمی بود که طی این مدت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش‌هایی از جمله سوالات زیر بدون پاسخ می‌باشد:

- ۱- اگر حکومت شرعی به اجماع امت است چرا ابوبکر از آن عدول کرد و روش ولایتعهدی را تجدید نمود؟ و امت را از حق انتخاب محروم کرد؟!
- ۲- این تعیین جانشین شرعاً چه اعتباری دارد؟!
- ۳- اگر به گفته اینها پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب و معین نکرد چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تاسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت مصلحت امت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبرتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوه داد؟!
- ۴- چرا عمر در وصیت ابوبکر که در حال شدت بیماری و زوال هوش و درک بود ایراد نکرد و "حسبنا کتاب الله" نگفت؟! و ابوبکر را به هدیان گویی متهم نساخت؟!
- ۵- چرا عثمان پیش از اینکه ابوبکر، نام عمر را ببرد از پیش خود اسم او را نوشت؟ آیا جز برای این بود که اگر ابوبکر بهوش نیامد و مرد، نوشته را به عنوان وصیت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسائل سیاسی و ریاست، پابند حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟ باری اینجا پرده به این صورت عوض شد و نظام به ادعای شورایی یا اجماعی یا اکثریت یا هیچ کدام، به نظام ولایتعهدی تغییر شکل داد و مشروعیت آن بر هیچ پایه‌ای اثبات نشد و مردم را با سلطه‌ای که حزب حاکم داشت در برابر پیش‌آمد واقع شده قرار دادند و با سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم احترام شخصیتی مثل علی علیه‌السلام تجاوز کردند، و یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن همه عظمت مقام به آن وضع دلخراش آزرند کسی در این موقع که قدرت گروه حاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسی حزب حق و پیروان اسلام راستین بواسطه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها سخت ضعیف شده بود جرأت اعتراض و پرسش و سؤال

۱. تفصیل و جریان کامل این واقعه را در کتب تاریخ مثل تاریخ ابن اثیر مطالعه نمایید.

نداشت، و یا سؤال و اعتراض را بی نتیجه می دانستند و سوء جریان به وضوحی که داشت واگذاشته شد و این پرده دوّم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که عمر از "ابولؤلؤ" ضربت خورد استضعاف گران که بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند پرده دیگری را به نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در وضع آینده بمیرد گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار خواهند رفت و زمامداری علی علیه السلام یک امر حتمی و مسلم بود که بطور قطع اگر سلطه گرانی که حاضر نبودند به هیچ وجه دست از ریاست بردارند دست به این بازی جدید نزده بودند تاریخ اسلام این چنین که اکنون هست نبود نه جنگ جمل و نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه بنی امیه واقع می شد، و این جریان فتنه ساز وصیّت عمر پس از انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر سرآغاز حوادث خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد که حتی سیّد قطب اظهار تأسف می کند که از بدبختی مسلمانان بود که پس از کشته شدن عمر باز هم علی علیه السلام کنار ماند و عثمان روی کار آمد اما نمی گوید این بدبختی را چه کسی برای مسلمانان فراهم کرد.

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سر آمده و باید از حکومت و ریاست مفارقت نماید شخصاً یا با مشورت با هم فکران خود (چون افکار را برای قبول تعیین هر کسی که غیر از علی علیه السلام باشد آماده نمی دید) طرح سوّمی را پیشنهاد نمود و حکومت را به شورای شش نفری واگذار کرد و برنامه کار آن را چنان معین نمود که علی علیه السلام در آن انتخاب نشود.

در اینجا نیز پرسش های فراوان از جمله پرسش های زیر بی جواب می باشد:

۱- عمر با چه اختیار شرعی این ترتیب را داد و مسلمانان را از اینکه خودشان در امور خود، به خصوص پس از مرگ او نظر کنند ممنوع کرد؟!

۲- باز هم سؤال می شود که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون تعیین جانشین رحلت کرد، و امت را به حال خود گذاشت چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسی نکردند؟!

۳- اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!

۴- چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در آنها باشد معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟! کدام آیه و روایت بر جواز این کارها دلالت داشت؟!

۵- چرا مثل عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندش عبدالله بن عباس در این شورا منظور نشدند؟!

۶- چرا دو سیّد جوانان اهل بهشت حسنین صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام در این شورا شرکت داده نشدند؟!

۷- جریان امور، نشان می‌دهد که این سیاستمداران جاه‌طلب علاوه بر آنکه نظام الهی امامت را کنار گذارند برای مردم و امت نیز حقی و اختیاری قابل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی آنها مخالفت داشت در کمال استبداد و استعلا عمل می‌کردند و تابع نظام جنگل بودند و لذا هر کدام در مسأله مهمی مثل رهبری و مدیریت جامعه رویه‌ای غیر از دیگری داشت؟!

۸- پس از این سؤالات، چرا عبدالرحمن عوف در مقام بیعت با علی علیه‌السلام یا عثمان بدعت دیگری آورد و متابعت از "سیره شیخین" را نیز شرط بیعت خود کرد؟! که در نتیجه علی علیه‌السلام که مرد حق بود، و به تحریف اسلام تن در نمی‌داد آن شرط را رد کرد و عثمان پذیرفت و در اینجا کسی نگفت: "حسبنا کتاب الله" کتاب خدا ما را بس است و سیره شیخین چیست؟!

آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام فریبی مزورانه بود که چون می‌خواست علی علیه‌السلام را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می‌دانست که علی هرگز به شرط متابعت از شیخین که خلاف "ما أنزل الله" است راضی نمی‌شود این پیشنهاد را ضمیمه کرد و رد آن را از جانب علی علیه‌السلام و قبول آن را از جانب عثمان بهانه کرده و با عثمان بیعت نمود و چنانکه همه مسلمین دیدند عثمان نه به کتاب خدا و نه به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد، و نه به سیره شیخین؛ خودش هم می‌دانست که عبدالرحمن این شرط را برای عوام فریبی اضافه کرده و گرنه خود عبدالرحمن هم مثل عثمان و عمال خیانت کارش که حتی با حال مستی به جماعت مسلمانان امامت می‌کردند و اسلام را مسخره می‌نمودند و با بیت المال مسلمین و حقوق ضعیفان آن کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند به آنها ندادند و همانطور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش‌بینی می‌شد، مردم بالطبع به سوی علی علیه‌السلام رفتند، و آن چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می‌جستند که فرمود:

حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنُ وَ شُقَّ عِطْفَايُ .

"بطوری که از ازدحام ایشان حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای

من پاره شد."

آری بیست و پنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست و پنج سال استیلا و استعلا گروهی جاهل و نادان و بی‌اطلاع از معارف و حقایق اسلام، سالها تسلط بنی‌امیه و ظلم و ستم عمال عثمان مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او با سابقه‌تر در اسلام و هم‌گام و هم‌کارتر با پیامبر اسلام و شناسنده‌تر به ارشادات و توجیهاات و تعلیمات اسلام نبود لذا شور

و هیجان و ابراز احساسات فوق العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلیعه تاریخی را که مناسب دعوت اسلام باشد به چشم می‌دیدند.

اما متأسفانه همان‌ها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در قبال علی علیه‌السلام گذارده شدند به طمع سیاست افتادند، و همان جاه طلبان، و همان‌هایی که پول‌های زرد و سفید بیت المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان‌هایی که کینه‌هایی را که با پیغمبر صلی الله علیه و آله از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند در دل نگاه داشته و در این مدت بیست و پنج سال با رژیم‌هایی که مسلط بودند هم کاری داشتند و پیمان‌هایی که با روی کار آمدن علی علیه‌السلام امتیازات بی‌جا و استفاده‌های کلان و مقاماتی را که داشتند در خطر می‌دیدند و می‌دانستند که وضع بکلی دگرگون می‌شود، و انقلاب اسلام از نو ادامه می‌یابد، سخت به هراس افتادند و به مخالفت با امام حق و خلیفه حقیقی پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی برخاستند و با بنی‌امیه و کلیه کسانی که به واسطه سوء رفتار و خیانت و فساد نمی‌توانستند در نظام اسلامی جایی داشته باشند متحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را برپا کردند و علی علیه‌السلام را گرفتار نابسامانی‌های داخلی و درگیری با آشوب‌ها و فتنه‌ها نمودند.

هر چند در همین مدت کوتاه زمامداری علی علیه‌السلام چهره دل‌آرا و آفتاب عالم‌تاب اسلام که در زیر پرده‌های جهالت‌ها و تعصب‌ها و نفاق‌های منافقین و جاه‌پرستی‌ها پنهان شده بود آشکار شد اما دریغا که در اثر آن دسایس و تحریکات و جهالت بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که در اینجا مجال بیانش نیست پس از شهادت علی علیه‌السلام امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه‌های آن حضرت نبود و بزودی با تسلط معاویه، خورشید جهان آرای اسلام در پشت ابرهای مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت و دوره‌ای تاریک و ظلمانی اما ممتد و طولانی آغاز شد که مختصری از شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانت‌های آنها را در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفایی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می‌زدند و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می‌فرستادند.

کدام با انصاف است که بتواند این نوع حکومت‌ها را اسلامی بداند؟! کدام غیرتمند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت‌های بنی‌امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافتمند است که حکومت‌هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب‌الأطاعه بداند؟!

ما متأسفیم که آنان که این حکومت‌ها را در طول تاریخ اسلامی می‌دانند و امروز هم به کاخ‌ها و آثار ستمگرانه و مراکز عیاشی و فساد و فحشاء آنها افتخار می‌کنند اسلام را نشناخته‌اند و رسالت اسلام را در برانداختن اینگونه نظام‌ها درک نکرده‌اند.

ما متأسفیم که اینان پس از چهارده قرن هنوز هم که هنوز است نتوانسته‌اند نظامی را به عنوان نظام اسلامی معرفی کنند، و پا به پای اوضاع و جریان‌ها حرکت کرده‌اند و به جای اینکه معرف نظام اسلام باشند توجیه‌گر نظام‌هایی که مسلط می‌شده و می‌شوند هستند یعنی اوّل نظام و سلطه برقرار می‌شود بعد زمان توجیه و تصویب این

جیره‌خواران باز می‌گردد و اکنون وضع به جایی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته با رژیم‌های مختلف غیراسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت و یا سلطه غرب جنایت‌کار استثمارگر قرار دارند. حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده‌اند و کسی نیست بپرسد پس امت واحد و حکومت واحد اسلامی کجا است؟! و کدام یک از این حکومت‌ها شرعی و واجب‌الاطاعه است؟ و این وضع مسخره‌ای که این سران وابسته به شرق و غرب و به اصطلاح مترقی و مرتجع، در جهان اسلام پدید آورده‌اند چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند.

با توجه به مطالبی که گفته شد هر چند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم می‌شود که شکل مدیریت و اداره جامعه بر صورت‌هایی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت‌هایی مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس و آل عثمان و سلسله‌های دیگر را توجیه می‌نمود اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدیت از رابطه هم‌آهنگی بیشتر است چنانکه این هم معلوم شد که نظامات کنونی دنیا نیز که براساس به اصطلاح نگرش علمی و جدایی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلد بیگانه آنها را مترقی می‌گویند غیر اسلامی است و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شد که شخصیت اسلامی یک جامعه وقتی کامل می‌شود که در همه چیز راهنمایش اسلام باشد، و اگر جامعه در سیاست و اداره و امور جمعی و کشوری، اسلامی نباشد هر چند در اخلاقیات و عبادات و معاشرت‌ها و امور تعاونی و هم‌کاری‌های اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و اینگونه امور، از دستورات اسلام پیروی نمایند مادامی که کل جامعه به واسطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد آن جامعه شخصیت اسلامی ندارد، هر چند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی ندارد، هر چند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنابر تمام مطالب گذشته به این حقیقت می‌رسیم که یگانه نظام الهی که باید همه در آن نظام باشند بر حسب قرآن مجید و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصه الهی و مدد‌های متواتر و متوالی غیبی است چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

" وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَاءَ الزَّكَاةَ  
وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ " ۱

۱. و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند، و هر کار نیکو، و بخصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند. (سوره انبیاء، آیه ۷۲).

نظام‌های دیگر چه نظام‌هایی که در گذشته بوده و چه نظام‌های کنونی کمونیستی و شرقی یا سرمایه‌داری و غربی هیچ کدام بر آورنده خواسته‌های حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی الله تضمین نمی‌نمایند و با استضعاف و استعلا و استکبار، ستیزگی و معارضة ندارند که نمونه آنها همان استکبار ددمنشانه شرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفسد این نظامات را برشمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی‌اعتنایی به حقوق بشر، دوران حرمسراها، دوران خرید و فروش زنها، دوران کشور گشایی‌ها و بیماری این شهر و آن شهر و تسخیر کردن و یا خراب کردن و قتل عام نمودن، دوران عیاشی‌ها و هرزگی‌ها و بی‌رحمی‌ها، همه و همه در این رژیم‌ها به صورت نو و به قول خودشان مترقی، متبلور است.

واقعاً انسان نمی‌تواند توحش دنیادارهای کنونی که آسایش و امنیت را از بشر سلب کرده‌اند، و هزارها میلیون دست‌رنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده‌اند، شرح دهد.

به عکس، نظام امامت، تبلور عدل الهی و حکومت حق در جهان است نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر صلی الله علیه و آله است که گوشه‌ای از آن را علی علیه‌السلام چنانکه در نهج البلاغه است شرح می‌دهد، و به همه مسؤولین امور و صاحبان مقامات اخطار می‌کند.

نظامات دیگر حتی اگر در صورت و عنوان هم حکومت مردم بر مردم باشد علاوه بر آنکه حصول نمی‌یابد اصولاً اطمینان‌بخش نیستند. جهان‌بینی مادی هرگز آسایش‌بخش نیست و آرامش قلب نمی‌دهد بلکه به عکس تزلزل را بیشتر و بیشتر می‌نماید و انسان را در خوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطراتی که او را تهدید می‌نماید غرق می‌سازد.

نظام امامت بر پایه جهان‌بینی اسلامی و حکومت الله است، و بر این پایه خود را بطور معقول توجیه می‌کند و دیگران را هم ملزم به قبول آن می‌داند.

این نظام به همه می‌گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم. و اصولاً حکومت در این نظام، هدف نیست بلکه وسیله است و تحمل مسؤولیت بسیار سنگین که هیچ کس به عنوان اینکه آن را وسیله امرار معاش یا اشغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمد و ثنا و مدح و تملق سازد نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هرکس به آن مکلف شد باید به تکلیف شرعی خود عمل کند و امانتی بس گران‌بها است که به دست هرکس سپردند در حفظ و نگهداری آن باید تمام قدرت خود را صرف نماید آنها که به مقام و امارت و حکومت به نظر استقلالی نگاه می‌نمایند و از آن برتری می‌جویند حتماً شایستگی آن مقام را ندارند:

"تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ  
لِلْمُتَّقِينَ"<sup>۱</sup>.

خواننده عزیز با عرض معذرت، سخن را در مسأله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می‌دهیم و بحث امامت عامه را که گفتیم عمده مطلب در آن، شناخت شش امر است با شروع در مبحث شناخت امر دوّم ادامه می‌دهیم.

---

۱. ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم و حسن عاقبت خاصّ پرهیزگاران است. (سوره قصص، آیه ۸۳).



## شناخت مفهوم امامت

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم که یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکان اختصاص ندارد نظام امامت است که مثل کل اسلام که دین جهانی و ابدی است نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود، شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله‌ای جداگانه و در ضمن رساله‌های دیگر بر اساس آنچه از آیات قرآن مجید و احادیث استفاده می‌شود توضیح داده‌ایم در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن که علماء علم کلام و اعتقادیات فرموده‌اند اکتفا می‌کنیم.

یکی از تعریفاتی که دانشمندان و صاحب نظران و محققان علم کلام از امامت فرموده‌اند این است که:

**"امامت ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر"**

این تعریف، اگر چه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی‌شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی آن غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه خصوص به دلالت مطابقی و تضمینی قاصر است اما به این جهت به آنچه که مسأله امامت را مسأله‌ای بحث‌انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاستمداران و زمامداران غاصب با آن در ستیز باشند، و آن را نفی نمایند یا آن را قبول کرده و از آن سوء استفاده نمایند مفهوم همین تعریف است.

لذا شیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانند این تعریف را گرچه گویای تمام شؤون ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ولایت و امامت آنها که در احادیث صحیح شرح داده شده نیست می‌پذیرند. زیرا نظر و عقیده آنها

۱. علامه حلی در باب حادی عشر (بحث امامت) می‌فرماید:

"الْإِمَامَةُ رِيَاسَةٌ عَامَّةٌ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا لِشَخْصٍ مِنَ الْأَشْخَاصِ نِيَابَةً عَنِ النَّبِيِّ!"

وفاضل مقداد در «اللوامع الالهية» بحث امامت (ص ۲۵۴) فرموده است:

"رِيَاسَةٌ عَامَّةٌ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا لِشَخْصٍ إِنْسَانِي خِلَافَةً عَنِ النَّبِيِّ!"

البته این دو تعریف خصوصاً تعریف دوم ممکن است بنا به مذهب عامه نیز قابل توجیه باشد که بگویند در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند خلیفه و جانشین او خواهد بود بنابراین بگویند در خلافت از نبی لازم نیست که پیغمبر خود، کسی را جانشین خود قرار دهد بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به جای او نشست جانشین و خلیفه او خواهد بود. اگر عامه یعنی اهل سنت چنین بگویند جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف پسند نیست در نیابت خلاف صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به جای غیر و به نیابت غیر، متصدی کار او شده باشد ولی از جانب او خلیفه و نایب نشده باشد اطلاق شود امامت و ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبی و نصّ او می‌باشد با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی‌باشد هر چند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفاً و لغتاً، تعریف به اعم نیست.

را در یکی از نقاط مهم و عمده امامت که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است روشن می‌سازد.

در اینجا تمام مطلب در این است که امامت و ولایت به نصّ و نصب پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا صورت می‌پذیرد و از ولایت مطلقه و کلیه الهی مایه و اساس می‌گیرد، و به توحید ولایت چنانکه روح مذهب شیعه است ارتباط دارد و عقیده به آن عقیده توحید و تنزه خدا را از شریک در تمام شؤون الوهیت و ربوبیت کامل می‌گرداند. یا اینکه بدان نصّ پیغمبر و انشاء ولایت از جانب خدا مردم می‌توانند خود، صاحب این ریاست عامه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کنند که لازم این حرف اگر شرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لااقل مداخله در شأنی از شؤون مطلقه الهیه بدون اذن او می‌باشد و این تعریف با قید "به واسطه نبی" که همان نصّ و نصب نبی را می‌رساند بیان‌کننده مذهب شیعه در امامت است چنانکه بدون مثل این قید و اکتفا به "ریاست عامه بر امور دین و دنیا" بیان مذهب دیگران است لذا در مقام تعریف امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام این تعریف کافی است و نقطه نظر شیعه را در جهتی که عمده اختلاف بین فریقین به آن منتهی می‌شود و در کمال عقیده به توحید دخالت دارد روشن می‌نماید، و غرض از تعریف هم همین است.

معدّلک ناگفته نماند که در تعریف امامت اگر بخواهیم آن را به معنای وسیعی که شامل امامت انبیاء هم می‌شود تعریف کنیم باید قید "به واسطه نبی" به جمله‌ای که مناسب برای معنی باشد اصلاح شود. زیرا امام همانطور که ممکن است غیر پیغمبر باشد مثل ائمه طاهرین علیهم السلام که مقام پیغمبری نداشتند ممکن است پیغمبر باشد چنانکه در قرآن مجید حضرت ابراهیم و جمعی دیگر از پیامبران امام خوانده شده‌اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلند پایه‌ای مثل حضرت خلیل الرحمن علیه السلام پس از نبوت و رسیدن او به مقام خلت بوده است، و چنانکه در مورد حضرت داوود، علی نبینا و آله و علیه السلام، می‌فرماید:

"إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ"

"همانا ما تو را در زمین، مقام خلافت دادیم پس در بین مردم به حق حکم کن"<sup>۱</sup>

که ظاهر آن انشاء است نه اخبار.

از سوی دیگر ممکن است شخصی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشته باشد مثل بعضی از انبیای بنی اسرائیل. بنابراین قید "به واسطه پیغمبر" لزومی ندارد هر چند در مورد امامت غیر انبیاء چنانکه خواهم گفت به تنصیص و معرفتی نبی می‌باشد و امام نیز تابع شرع نبی است و پیغمبری که امام تابع او است صاحب مقام امامت نیز می‌باشد. اما معنی "به واسطه نبی" این نیست که امامت و ولایت امام جعل و نصب مستقل از جانب خداوند ندارد بلکه بر حسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبی مستقلا از جانب خدا محوّل می‌باشد همان طور که ولایت پدر

و جدّ پدری نیز جعل و انشاء مستقل دارد و از جانب خدا است با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می شود اما امامت امام به پیغمبر وحی می شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنانکه از آیاتی مثل:

"بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ..."<sup>۱</sup>

و

"الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ..."<sup>۲</sup>

و

"إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا..."<sup>۳</sup>

استفاده می شود.

بنابر آنچه گفته شد امامت در این معنای اعم، ریاست کلیّه بر امور دین و دنیای مردم است به انشاء الهی و اعتبار شرعی که به پیغمبر وحی می شود و بر حسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند چنانکه در تفسیر:

"سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَع..."<sup>۴</sup>

روایتی است در کتاب‌های شیعه و سنّی که وقتی مراسم نصب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرائض امر کردی اطاعت کردیم. سپس گفت به اینها اکتفا نکردی تا پسر عمویت را بلند کردی و بر ما ترجیح دادی آیا این را از جانب خودت می گویی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

"وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ"

"سوگند به خدایی که غیر از او نیست که آنچه گفتیم و انجام دادم به امر خدا بود."

حارث برگشت و می گفت :

"اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْنَابًا بِعَذَابِ أَلِيمٍ"

۱. آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن ... (سوره مائده، آیه ۶۷).

۲. امروز دین شما را برایتان کامل کردیم ... (سوره مائده، آیه ۳).

۳. همانا ولیّ امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌باشند. (سوره مائده، آیه ۵۵).

۴. سائلی از عذاب قیامت (که حتمی است) پرسید. (سوره معارج، آیه ۱).

"خدایا اگر آنچه می‌گوید حق است بر ما از آسمان سنگ ببار یا عذاب دردناکی را بر ما  
بفرست."

بر حسب روایت در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد و هلاک شد!<sup>۱</sup>  
از مجموع آنچه در تعریف امامت بیان شد مفهوم امامت به حسب اصطلاح و به حسب معنای اعم آن که شامل  
امامت انبیاء است شناخته شد و دانسته شد که نقطه مهم و حساسی که از جهت کبری و صغری و کلی و مصداق  
مورد نظر و معرکه آراء و اختلاف انظار بوده است همان مفهوم اصطلاحی آن است و لذا با شناخت این مفهوم در  
مسأله امامت مهمترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محققه امامیه از طوایف دیگر مسلمین معلوم می‌شود  
و خلاصه آن این است که:

مدیریت اسلامی و امامت و ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم به اصطفاء و انتصاب خدا است که به وسیله  
پیغمبر و نص او اعلام و ابلاغ می‌شود و روش‌های دیگر در مدیریت و نظام و اداره به شکل‌هایی که در بین مسلمین  
پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمد و به شکل‌های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد شرعی نمی  
باشد.

---

۱. تفصیل و متن این معجزه را می‌توانید در کتابهایی مثل منهاج الکرامه و شواهد التنزیل و الغدیر و کتابهای تفسیر ملاحظه نمایید. (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۳۳).

## شرایط و اوصاف امام

شکی نیست که در عهده‌داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حداقل در ارجاع هر عمل به هر کس سه شرط باید رعایت شود:

**نخست** اینکه آن کس در آن کار عالم و آگاه باشد.

**دوم** اینکه مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را با درستی انجام می‌دهد و خیانت نمی‌نماید.

**سوم** اینکه قوت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد چنانکه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه روایت شده است:

"إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ"

"ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن و داناترین آنان است در آن،  
به امر و احکام خداوند."

اگر به تقدیم میم بر هاء باشد. و یا "اعملهم به امر الله" اگر به تقدیم میم بر لام باشد بهر حال باید هم اعلم و هم عمل و هم اقوی باشد.

البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی که واگذار می‌شود متفاوت بوده و یکسان نمی‌باشد. مثلاً در امور غیر مهم به مجرد وثوق و اعتماد، و اطلاع و آشنایی متعارف اکتفا می‌شود، و در امور مهم‌تر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می‌نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملاً قبول دارند و در نظام‌ها کم و بیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته‌های آنها نیز تحقیق می‌نمایند مبادا که سابقه سویی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می‌نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می‌برد. در امری مثل امر امامت که رهبری در کل امور دین و دنیای جامعه است شرایط باید متکامل‌تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد.

باید امام که بطور مطلق واجب الأطاعه است معصوم باشد و چنان باشد که دواعی الهی از همه سو و در همه چیز عامل حرکت او باشد.

هم‌چنین امام که رهبر کلّ و حجت بر کلّ است باید اعلم و افضل از همه باشد و از آنچه موجب منافرت طبع انسانی و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خلقی و خُلُقی منزّه باشد.

این حکم بدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و استاد از شاگرد و راهنما از رهجو و مقتدا از مقتدی و مربّی از مربّاً اعلم و اکمل باشد و نباید غیر افضل مطاع افضل، و عالم مطیع جاهل باشد چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

"أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ"¹.

و همچنین می‌فرماید:

"لَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ... وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُّورُ"².

و در آیه دیگر می‌فرماید:

"قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ"³.

و همان طور که پیش از این به آن اشاره کردیم از آیاتی مثل:

"إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً" و "إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا" و "لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ"

کاملاً استفاده می‌شود که:

اول از لحاظ اینکه امامت به جعل خدا است، و خداوند عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت و لطف است، شخصی را به امامت منصوب می‌نماید که از همه جهات و ملاحظات صلاحیتش مشخص و محرز باشد.

و دوم چون عهد خدا است، به ظالم و ستمگر داده نخواهد شد هر چند بالفعل ظالم نباشد زیرا دور از حکمت خدای حکیم و لطف او است که عهد خود را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حق بسر برده باشد.

---

۱. آیا آنکه خلق را به راه حق رهبری می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمی‌کند؟ مگر آنکه خود هدایت شود. شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید. (سوره یونس، آیه ۳۵).

۲. هرگز کور و بینا مساوی نیست ... و آفتاب و سایه یکسان نیست. (سوره فاطر، آیه ۱۹ و ۲۱).

۳. بگو (ای پیامبر) آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند یکسانند؟ هرگز (سوره زمر، آیه ۹).

## برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشته معلوم شد که بر حسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حق الهی است که دیگران حتی شخص رسول خدا را در آن مداخله اساسی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سایر نظام‌ها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، و به تعیین و نصب از جانب خدا می‌باشد، و عهد خدا است و عقلا و نقلا باید از سوی خدا باشد.

اما عقل، پس برای اینکه مسأله امامت از اهمّ مسایل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است چگونه آنها را در چنین امر مهمی یاری نمی‌فرماید و به خود وامی‌گذارد، با مفساد بزرگی که بر ترک آن مترتب است.

اوصاف کامله و اسماء الحسنای الهی مثل رب العالمین و لطیف و منعم و حکیم و علیم و رحمان و رحیم و مفضل و رؤف و محسن، همه دلالت دارند این عنایت از جانب حق تعالی انجام شده است، و مفهوم این اسمای حسنی و صفات علیا مطلق است و محصور در جهات تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

و همان طور که "بعث رسل" و "انزال کتب" بر حسب حکمت الهیه واجب است "نصب امام و تعیین او" نیز لازم است.

از جمله ادله این است که بر حسب آنچه گذشت و دلایل دیگر که در کتاب‌های کلام ذکر شده است امام باید معصوم و در سایر صفات کمال، سرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

و اما نقل از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه استفاده می‌شود که نصب امام از شؤون الهی می‌باشد و از جمله از آیاتی که دلالت بر هدایت الهی و عمومیت و کمال آن دارند و به طلب هدایت از خدا و استمرار و عدم انقطاع آن در تمام ازمنه، ارشاد می‌نمایند استفاده می‌شود که صفت "هادویت" الهی اقتضا دارد که بندگان را به سوی امام آن الگوی کامل و جلوه اسم "الهادی" و "الولی" و "الحاکم" هدایت فرماید.

بدیهی است صفت "هادویت تکوینی و تشریحی الهی" مثل تمام صفات ذاتیه و فعلیه الهی در نهایت کمال است و در آنها هیچ گونه نقصی فرض نمی‌شود و در مبدأ فیاض علی‌الاطلاق هیچ گونه بخل و امساک فیض نیست بنابراین کمال فیاضیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بندگان را به سوی امام هدایت کند و هم به وسیله امام آنها را مسؤول هدایت‌های دیگر فرماید چنانکه قبلاً هم اشاره شد:

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علامه حلّی قدس سره در کتاب "الفین"، هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شؤون الوهیت است بیان فرموده است که اهل نظر و مطالعه می‌توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیع و نظام امامت آگاه شوند مستقیماً به آن کتاب که مکرر طبع شده و به کتاب‌های دیگر مثل "شافی" سید عظیم‌الشان مفخر علمای اسلام سید مرتضی و به کتاب تلخیص الشافی مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شده مباحثه معروفی است که بین هشام بن الحکم<sup>۱</sup> و عمرو بن عبید بصری<sup>۲</sup> واقع شد. در این مباحثه هشام با بیانی رسا و پرسش‌هایی لطیف، عالم صغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را زیر سؤال و بررسی قرار داد و پس از پرسش از فایده چشم و گوش و دست، از قلب یعنی مرکز تعقل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبید گفت قلب یعنی عقل را خداوند متعال مرکز و رئیس و صاحب اختیار و مدیر و مدبر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات و فعالیت‌ها و کارهای اعضا به امر و فرمان او و تحت اداره او است و بر همه سلطنت و حکومت دارد.

هشام گفت در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبر و صاحب اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبری قرار نداده و امور آنها را مهمل گذارده است.

عمرو بن عبید از این بیانات لطیف و دقیق و شکل مباحثه که عقل سلیم هرکس به آن حکم می‌کند دانست که این منطق محکم تشیع و شاگردان مکتب حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت و از او احترام لازم به عمل آورد.<sup>۳</sup>

---

۱. از اصحاب معروف حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام بوده است که وفاتش برحسب نقل بعضی در سال ۱۹۹ هجری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتابهای رجال مفصلاً ذکر شده است.

۲. از علمای مشهور اهل سنت است که به سال ۱۴۴ هجری درگذشته است شرح حالش را در کتاب‌های رجال و تراجم مثل «تهذیب التهذیب» ابن حجر و «الجرح والتعديل» رازی و «وفیات الاعیان» ابن خلکان ببینید.

۳. متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب علل الشرایع ب ۱۵۲ صفحه ۱۹۵ جلد ۱ ملاحظه فرمایید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حمران بن أعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند که احتجاجات ائمه علیهم السلام و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای عالقدر مانند شیخ مفید رضی الله عنه پیرامون امامت بسیار است علاقمندان می‌توانند این احتجاجات را در بحارالانوار و سایر کتاب‌های مربوط به این موضوع مطالعه نمایند.



## وجوب اطاعت امام علیه السلام

در وجوب اطاعت امام و ولی امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلاً و شرعاً وجوب آن ثابت است. عقلاً برای اینکه همانطور که عقل لامرکزی را تقبیح می‌نماید و به لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می‌نماید و بسیاری از امور مستحسن مثل امنیت و عدالت و نظم را متوقف بر وجود زعیم و مسؤول تأمین آنها می‌داند اطاعت از مدیر و ولی امر را نیز واجب می‌داند و الاً اگر اطاعت آن لازم نباشد نقض غرض می‌شود و نتایج و فوایدی که از وجود مرکز و ولایت امور منظور است حاصل نخواهد شد و همان طور که مدیریت و وجود رهبر مقدمه تأمین و تحقق اموری است که عقل و عقلاً به ضرورت آنها حکم می‌نمایند اطاعت از اولی الامر نیز مقدمه تمام این مقاصد عالیه است لذا عقلاً هیچ شکی در وجوب این اطاعت نیست و عقلاً کسی را که از اطاعت مدیر و مدبر صالح سرباز زند و تخلف نماید توبیخ و سرزنش می‌نمایند و عمل او را غیر عقلایی می‌دانند. شرعاً نیز اول مسلم است که بسیاری از مقاصد شرعی و اهداف اسلامی بدون اطاعت از ولی امر محقق نخواهد شد و از باب مقدمه واجب و به اصطلاح

"ما لا یتیم الواجب الا به"

واجب است هر چند این وجوب عقلی باشد اما چون ذی المقدمه شرعی است و در وجوب عقلی مقدمه آن شرع دخالت دارد یعنی بدون وجوب شرعی ذی المقدمه، عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود و دوم دلیل واضح و صریح و محکم آیه شریفه:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ"

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان را اطاعت نمایید"

می‌باشد.

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی الامر می‌نماید و اطاعت اولی الامر را مقرون به طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده است که از همین اقتران و عدم تکرار کلمه "اطیعوا" نسبت به اولی الامر معلوم می‌شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور مطلق واجب است. و لذا از این لحاظ و از جهت اینکه امر به اطاعت اولی الامر مطلق است استفاده می‌شود که مراد از این اولی الامر مذکور و در آیه اولی الامر، معصومین یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌باشند چنانکه در روایات نیز وارد شده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

"قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولُوا الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ"

"شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند اولوالامری که قرین کرده است خدا

اطاعتشان را به اطاعت تو؟"

حضرت در پاسخ فرمود:

"هُمْ خُلَفَائِي وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ

بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ

فَاقْرَأْهُ عَنِّي السَّلَامُ"<sup>۱</sup>

"ایشان جانشین من و امامان مسلمین بعد از من هستند اول ایشان علی بن ابیطالب و پس از او

حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی که در تورات به

باقر معروف است و زود باشد که تو او را درک کنی پس وقتی او را ملاقات کردی از من به

او سلام برسان."

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نام سایر ائمه را از امام جعفر صادق علیه السلام تا حضرت مهدی عجل الله تعالی

فرجه الشریف برای جابر فرمود و سپس از غیبت و مطالب دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر علیه السلام به جابر

خبر داد.

بنابراین مراد از اولوالامر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند که اطاعتشان بطور مطلق بر همه کس واجب است و

تفسیر اولوالامر در این آیه بر غیر ایشان هر کس باشد (حتی فقهاء) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید:

"مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْيِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ"<sup>۲</sup>

می باشد.

بدیهی است که اطاعت غیر معصوم بطور مطلق و بطور مقرون به اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب نخواهد

بود زیرا امکان معصیت و خطاء و اشتباه در غیر معصوم قابل دفع نیست و لذا حتی اطاعت فقهاء در مواردی که

ولایتشان ثابت است اگر چه واجب است در صورتی که معصیت خدا باشد به حکم

"لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ"<sup>۳</sup>

"اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد"

۱. منتخب الأشراف، ج ۱، باب ۸، حدیث ۴.

۲. محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۵۰، آداب تلاوة القرآن.

۳. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکم ۱۵۶.

حرام است.

و خلاصه سخن اینکه اطاعت امام واجب بوده و هیچ گونه قید و شرطی چون امام معصوم است ندارد.

## وجوب معرفت امام

با توجه به نقشی که امامت در حفظ نظام و کمال بشر و سیر او به سوی خدا و اجرای احکام خدا دارد، و با توجه به اینکه اطاعت امر امام شرعاً و عقلاً واجب است در وجوب معرفت امام نیز بر حسب حکم عقل و شرع جای هیچ گونه تردید و شبهه‌ای نیست زیرا هم مقدمه اطاعت است که واجب است، و بدون وجوب آن، اطاعت و نصب امام بیهوده خواهد شد، و هم بر حسب آنچه در بعض روایات استفاده می‌شود بالخصوص نیز واجب است، و چنانکه در نهج البلاغه است دخول در بهشت دائر مدار شناختن امامان و ورود در آتش نیز دائر مدار انکار آنها است:

"لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ"<sup>۱</sup>

"داخل بهشت نمی‌شود کسی مگر اینکه آنها (ائمه اطهار، علیهم السلام) را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن خویش ندانند."

و چنان در این امر تأکید شده است که بر حسب خبر معروف از رسول خدا، صلی الله علیه و آله:

"هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مُرده است به مُردنِ جاهلیت."

و در حدیثی که فخر رازی از آن حضرت روایت کرده است می‌فرماید:

"هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد پس باید بمیرد اگر خواهد یهودی و اگر خواهد

نصرانی."

بلکه از بعض روایات استفاده می‌شود که معرفت الله بطور صحیح و کامل بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنانکه در حدیث است که از حضرت سید الشهداء علیه‌السلام سؤال شد:

"فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ"

"پس چیست معرفت خدا؟"

حضرت فرمود:

"مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامِهِمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ"<sup>۱</sup>

"معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است که اطاعت او بر ایشان واجب است."

که شاید توضیح این حدیث شریف این باشد که خدا را به اوصاف کمالیه و به شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت چنانکه در روایت است:

"لَوْلَا اللَّهُ مَا عَرَفْنَا وَلَا نَحْنُ مَا عَرَفَ اللَّهُ"<sup>۲</sup>

"اگر دلالت‌ها و عنایت‌ها و هدایت‌های الهی نبود ما شناخته نمی‌شدیم و اگر ما نبودیم خدا

شناخته نمی‌شد."

یعنی چنانکه حق معرفت او است به اسماء حسنی و صفات کمالیه شناخته نمی‌شد.

البته بدیهی است این معرفت فوق معرفت فطری است که برای هر کس به حسب فطرت حاصل است و مفهوم این بیان این است که همان طور که تمام آسمان و زمین و آنچه در آنها است دلایل وجود حق و آیات او هستند، امام نیز در هر عصر و زمان علاوه بر آنکه تکویناً از جهات متعدد آیت و نشانه است بلکه چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

"مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَكْبَرُ مِنِّي"<sup>۳</sup>

"برای خداوند عزوجل نشانه و خبری بزرگتر از من نیست."

تشریحاً نیز اکبر آیات و اسماء الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسایی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمایی‌های او کامل نخواهد شد و شرح و تفسیر الهیات و معارف فطری را باید از امام فراگرفت.

و ممکن است معنای اینگونه احادیث این باشد که چون یکی از اسباب کمال معرفت، اطاعت الله است که هر چه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر شود عرفانش زیادتیر می‌گردد و مددهای غیبی بیشتر به او می‌رسد چنانکه معرفت هم هر چه زیادتیر شود شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی

---

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۲، ب ۱۵، ح ۱ و علل الشرایع، ج ۱، ص ۹، ب ۹، صدوق علیه الرحمه در شرح و تفسیر این جمله می‌فرماید: یعنی اهل هر زمانی بدانند که خدا آن کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام معصوم نخواهد گذارد پس کسی که خدایی را پرستش نماید که بر خلق به وسیله نصب امام معصوم اقامه حجت ننماید پس عبادت و پرستش غیر خدای عزوجل را نموده است و علامه مجلسی قدس سره در بحار، ج ۲۳، ص ۸۳، می‌فرماید: شاید تفسیر «معرفت خدا» به «معرفت امام» برای بیان این نکته باشد که معرفت خدا حاصل نمی‌شود مگر از جهت امام، و یا برای بیان اینکه انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام علیه‌السلام و در ص ۹۳، از کراچی، علیه الرحمه، این بیان را بطور وافی نیز نقل فرموده است.

و به نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کل عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلیه الهیه و مبتنی بر آن می‌باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتناء معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدا است، و بدون این ارتباط معرفت امام حاصل نمی‌شود این معرفت اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

۲. توحید صدوق، طبع جدید، ص ۲۹۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

در انسان زیادتیر می‌شود تا حدی که همه دواعی غیر الهی در انسان بی‌اثر می‌گردد. از این جهت چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستور العمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی‌شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقق نخواهد شد.

بلکه حتی دعا که هر کسی به حسب فقر و نیازی که دارد گمان می‌کند زبان آن را دارد و می‌تواند با او سخن بگوید و حاجت بخواهد و همین طور هم هست همه با او مرتبط می‌شوند و بین بنده و خدا هر وقت بخواهد او را بخواند مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می‌شنود.

آیا در همین دعا اگر راهنمایی‌های امامان علیهم السلام و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما نبود دعا در مرتبه‌ای بسیار نازل و از درخواست حاجت‌های مادی تجاوز نمی‌کرد و حتی بسا نیایش‌ها که با شؤن ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود لذا در این موضوع دلالت‌های ائمه علیهم السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده است بقدری دستگیری از بشر نموده است که بسا یک جمله از آن دعاها بقدری نورانیت می‌بخشد و افق بینش انسان را وسیع می‌سازد و بقدری انسان را از لذایذ معنوی بهره‌مند می‌کند که آفتاب جهان‌تاب، دید ظاهری او را آن چنان وسیع نمی‌سازد، و تمام لذایذ مادی را نمی‌توان با لذتی که از خواندن و یا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می‌شود برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی‌شد برخی از این دعاها را که به روح انسان پروازهای بلند می‌دهد و او را در بلندترین قلّه‌های مقام انسانیت می‌نشانند در اینجا یادآور می‌شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی‌جهت نیست.

و سومین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می‌نماییم این است که عمده فایده معرفت الله و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می‌شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمانبری او از دستورات خدا ظاهر می‌شود، و مظهر کامل آن اطاعت از خلیفه الله است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خدا است.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می‌شود چنانکه عبد خود را نبیند و مانند حضرت ابراهیم علیه السلام اگر مأمور به ذبح فرزند شد بی‌چون و چرا فرمان‌پذیر گردد و مانند اسمعیل ذبیح علی نبینا و آله و علیه السلام که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او به او ابلاغ کرد بدون پرسش و بدون تأمل گفت:

"يا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ"<sup>۱</sup>

"ای پدر به آنچه مأمور شده‌ای انجام ده."

این سیر عرفانی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می‌رسد و از گمراهی‌های گوناگون مصون می‌شود.

خداوند متعال ما را به معرفت اولیائش و به معرفت امام زمان و ولیّ وقت، حضرت حجة بن الحسن المهدی علیه السلام که باب معرفت او است ملهم و راهنمایی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.

## راه‌های شناخت امام

به نظر می‌رسد که هر حقیقت و واقعیتی - خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد - از راهی از راه‌های شناخت مناسب خود مانند حسّ و تجربه و فطرت و عقل و خواب و وحی قابل شناخت می‌باشد. بدیهی است این نظر به این معنی نیست که بگوییم همه اشیاء و حقایق از این راه شناخته شده‌اند بلکه مقصود این است که معرفت هر یک از اشیاء و حقایق از یک یا بیشتر از این راه‌ها امکان دارد مثلاً از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد شناخته می‌شود.

در معرفت امام هم از راه‌هایی که در اختیار بشر است شناخت او امکان دارد، و عمده راه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته، و از آن امام شناخته می‌شود سه راه است:

اول نص است، یعنی تعیین و تصریح و اعلام پیغمبر که مفادش خبر دادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است که فرق آن با اول این است که در اول جعل و نصب بدون واسطه انجام شده و فعل الهی است بدون واسطه ولی نص پیغمبر مثل خبر دادن از آن است. و در دوم فعل الهی است به واسطه پیغمبر مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است چون به امر خدا انجام می‌دهند و مترتب و متفرع بر آن مطلب است، نص هر امام بر امامت امام بعد از خودش.

اعتبار و دلالت نص بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خردپسند است که با توجه به بحث‌های گذشته که گفتیم حاکمیت مخصوص الله است و صاحب اختیار حقیقی همه و هر چیز و هر شأنی از شؤون خلق است کاملاً واضح می‌شود زیرا تصرف هر کس در آنچه مربوط به او است و تعیین هرگونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می‌باشد که به غیر از اینکه از طریق خودشان شناخته شود راهی ندارد و کسی را در آن حق چون و چرا گفتن نیست.

بنابراین در اعتبار بر این راه جای هیچ‌گونه خدشه و تردیدی نیست هر چند در "منصوص علیه" کسی که نص بر او شده باشد اختلاف انظار پیش بیاید.

دوم از راه‌های معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به دست کسی که مدعی امامت باشد دلیل بر صدق ادعای او است یا به بیان بعض بزرگان، دلیل بر نصّ و نصب او از جانب خدا است<sup>۱</sup> زیرا در این مسأله دو نظر است یکی اینکه معجزه مستقلاً دلیل بر امامت است و دیگری اینکه دلیل اصلی، نصب و نصّ پیغمبر یا امام سابق است و

۱. معجزه را بعضی اصطلاحاً بر خرق عادت می‌گویند که از پیغمبر در مقام تحدی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صدق مدعی پیغمبری بخواهند اطلاق می‌نمایند، و به خوارق عاداتی که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت، صادر شود هر چند دلیل بر نبوت او شمرده می‌شود «ارهاص و اراصات» می‌گویند، و خوارق عادات صادر از ائمه علیهم السلام و سایر بندگان مقرب را کرامت می‌نامند و بسیاری بر خوارق عادت صادر از نبی و از ائمه، علیهم السلام، را معجزه اطلاق می‌نمایند، و خوارق عادات صادر از دیگران را کرامت می‌گویند.



معجزه دلیل بر نصب است که اگر نصّ مفقود باشد و معجزه باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نصّ بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

"قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَيُّ عِلَّةٍ أُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ؟ فَقَالَ: لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَالْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقَ الصَّادِقِ مِنْ كِذْبِ الْكَاذِبِ"<sup>۱</sup>

"به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم به چه علتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش و به شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: برای اینکه دلیل باشد بر راست گویی کسی که آن را آورده است، و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی فرماید آن را مگر به انبیاء و رسولان و حجت های خودش تا شناخته شود به وسیله آن راستی راستگو از دروغ دروغگو."

راه سوّم از راههای شناخت امام: اخلاق و کردار و روش و رفتار و وضع زندگی و صادرات علمی یکی از راههای شناخت امام است برای آنان که اهلیت تشخیص را داشته باشند، و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتارها و سخنرانیها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسند مثلاً در اثر مطالعه دقیق و عمیق در زندگی مولای متقیان و سرور اولیاء حضرت علی علیه السلام و خطبه های آن حضرت در معارف و الهیات و عدالت و زهد و شجاعت و فداکاری در راه حق و سایر ابعاد شخصیت بزرگ و وسیع آن حضرت، اهل بینش و آگاهی و دانش امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می نمایند هم چنین در زندگی سایر امامان علیهم السلام این معنی کاملاً حاصل است.

و شاید همین باشد معنی حدیث شریفی که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

"اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ، وَأَوْلِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ"<sup>۲</sup>.

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که بطور اجمال به آنها اشاره می شود:

اول اینکه خدا را بشناسید به خدایی و صفات جلال و جمال و شوّون او یعنی او را چنانکه هست و به صفات ثبوتیه و سلبیّه ای که دارا است بشناسید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل کند) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خدا و فرستاده خدا است و رابط بین خالق و مخلوق و واسطه بین خدا و بندگان او

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲، باب ۱۰۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۶، باب «أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ».

است. و اولی الامر را به اینکه امر به معروف می‌نمایند و به عدل و احسان عمل می‌کنند بشناسید که اگر از خدا و پیغمبر و اولی الامر از شما سؤال شد پاسخ دهید که خدا، خدائی و صاحب اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمند، و او از همه بی نیاز و جامع جمیع صفات کمال، و منزّه از تمام نواقص است و پیغمبر (حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خدا است. و دوازده امام و اولی الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می‌نمایند.

بنابراین احتمال، بر اهل فن و تفتّظ، علّت اینکه "رسول" به لفظ مفرد و "اولی الامر" به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می‌شود.

احتمال دوم این است که خدا را به خودش و به ذات خودش بشناسید که او روشن‌تر و معروف‌تر از هر چیز است چنانکه از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

"إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بِلِ الْعِبَادِ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ"<sup>۱</sup>

"همانا خداوند متعال، بزرگوارتر و عزیزتر و گرامی‌تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می‌شوند."

و چنانکه در دعای عرفه، سیدالشهداء الموحّدین علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

"أَيُّكُونُ لِيُغَيِّرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ مَتَى غَيْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ"

"آیا چیز دیگری می‌تواند ظاهرتر از خود تو باشد تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد کی پنهان هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار بر تو برسند."

بنور شمع کی خورشید تابان \*\*\* کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار \*\*\* بظاهر گر چه بر عکس است این کار

ظهور جمله اشیا بنور است \*\*\* چگونه نور از آنها در ظهور است

اگر برهان لمّی جلوه گر شد \*\*\* نباید بهر آئی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست \*\*\* بجز لفظ آئی و لمّی دیگر چیست<sup>۲</sup>

و پیامبر را به رسالتش یعنی چگونگی دعوت و شریعتش بشناسید و اولی الامر را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید یعنی از عمل و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

۱. کافی، ج ۱، ص ۸۶.

۲. از گنج دانش مرحوم پدرم آیت الله آقای آخوند ملا محمد جواد صافی علیه رحمة الله و رضوانه.

احتمال سوم این است که خدا را بشناسید به خدا، یعنی به کارها و افعال او و به آیات او که در آفاق و انفس است چون اگر چه فعل، و آنچه از آن حاصل می‌شود غیر فاعل است اما چون فاعل فعل و آفریننده آیت او است، از این جهت وقتی خدا را به افعالش و به آثارش بشناسیم به خدا شناخته‌ایم و به چیز دیگر شناخته‌ایم چون چیز دیگری غیر از آثار خدا و آیات او امکان وجود ندارد. و پیغمبر را بشناسید به رسالتش یعنی کارهای پیامبرانه و اعمال و روشش را در انجام وظیفه رسالت ملاحظه کنید و اولوالامر را نیز به کارهایشان در واداشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمال اول و دوم احتمال دیگر این است که احتمال اول راجع به این است که خدا و پیغمبر و اولوالامر را به چه اوصاف و شؤنی باید شناخت و چگونه معرفی باید تحصیل کرد! اما احتمال دوم و سوم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شؤن و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت. بنابراین حدیث شریف اگر مفاد آن این باشد که اولی‌الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات بطور مطلق و کامل در شخصی با ادعای مقام امامت دلیل بر صدق ادعای او می‌باشد معذک باید توجه داشت که راه برای عموم همان نص و معجزه است و چنانکه بعضی - مثل مرحوم آیت الله پدرم - فرموده‌اند راه سوم راه خواص و اشخاص بسیار آگاه و متوجه به جوانب و اطراف امور و متفطن است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان‌پذیر نیست، و نظرها در حکایت اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است لذا آنچه باید به آن خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد همان نص و معجزه است.

علاوه بر این راه سوم الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد زیرا ممکن است اشخاص در قبول نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنماییم تا ایمان بیاوریم به خلاف نص و معجزه که به مجرد اینکه محقق شد، ایمان به صاحب آن واجب می‌شود علاوه بر اینکه در مورد معجزه که دلیل بر صدق مدعی نبوت است آیات متعددی دلالت دارد. مثل این آیه:

"لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ"<sup>۱</sup>

"همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان فرستادیم."

و بر نص و بشارت پیغمبران سلف بر نبوت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آیاتی دلالت دارند مانند:

"الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ"<sup>۲</sup>

"پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که نزد آنها است نوشته می‌یابند."

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

و مانند:

"و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ"<sup>۱</sup>

"مژده می‌دهم شما را به پیامبری که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است"

که از قول حضرت عیسی، علی نبینا و آله و علیه السلام، حکایت فرموده است.

و مانند:

"الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ"<sup>۲</sup>

"گروهی که کتاب به آنها دادیم (یهود و نصاری) محمد را می‌شناسند بدان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند".

و اما در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل آیه‌ای در نظر ندارم که به صراحت از آن استفاده شود صرف اخلاق کریمه اگرچه نصّ و معجزه نباشد راه شناخت است، و مانند نصّ و معجزه می‌توان به آن احتجاج نمود.

هرچند از این راه هم برای افراد خاصی یقین حاصل می‌شود مثل کسانی که معاشرت تام با مدعی نبوت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند چنانکه حضرت خدیجه در مقام استدلال به صحّت و حقّانیت نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به آن استدلال فرمود و شکی در صدق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرد البته سوابق و دلایل دیگر نیز خدیجه علیها السلام را که به انتظار روزی بود که شوهر عالیقدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمایی می‌نمود و هر یک کافی بود معذک این استدلال از آن بانوی آگاه دل و روشن‌بین در ردّ بعض احتمالات نقل شده است، و به هر حال دلیل برای همه همان نصّ و معجزه است، و اخلاق و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران از شرایط نبیّ و امام است و فقدان، آن دلیل عدم نبوت و عدم امامت است.

---

۱. سوره صف، آیه ۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۶.

## فصل دوم

### امامت خاصه

پس از بررسی مسأله نیاز جامعه به امام و شرایط و اوصاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامه می‌گویند و بطور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصه مطرح می‌شود.

بحث در امامت خاصه در این است که بعد از اینکه نیاز جامعه به امام ثابت شد و اوصاف و شرایط امام معلوم گردید و ثابت شد که تعیین و نصب امام بر حسب حکمت و لطف بر خدا لازم است و هیچ عصر و زمانی خالی از وجود امام نمی‌باشد و معرفت و شناسایی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن بر همه واجب است پس بر هر کس لازم است صاحب وقت و ولیّ زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده و به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام قبل، نصب او ثابت شده است بشناسد.

در اینجا می‌گوییم فرقه محقه و طایفه حقه اثنی‌عشریه معتقدند که در این امت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفر به ترتیب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت مهدی حجة بن الحسن، عليهم الصلاة والسلام، امام و ولیّ وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

و دلایل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که با توجه به آنچه در بحث امامت عامه به آن اشاره شد به تعدادی ادله اشاره می‌کنیم:

۱- با توجه به اینکه ثابت شد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خدا و مقام خلیفه الهی است و به نصب و تعیین خدا و نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله صورت‌پذیر است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت و علم و سایر صفات جمالیه او ارتباط دارد از سوی خدا انجام شده است می‌گوییم به اتفاق مسلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمه اثنی عشر، عليهم السلام) تنصیب و تعیینی نرسیده است. علیهذا این دوازده نفر منصوب از جانب خدا می‌باشند چون اگر آنها نیز منصوب نباشند امت بدون امام و زمین بدون حجت باقی خواهد ماند و علاوه قطع فیض و نقض غرض و نقص هدایت و ربانیت و رحمانیت الهی خواهد بود و چون این امور همه فاسد و باطل است پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حق و ثابت است.

۲- چنانکه در امامت عامه ثابت شده است امام باید معصوم باشد با توجه به اینکه برای غیر از این دوازده نفر برای احدی سوای رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام ادعای مقام عصمت نشده است و به اتفاق

مسلمین غیر از این دوازده نفر همه افرادی که زمامداری یافتند یا مدعی آن بودند معصوم نبودند امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

۳- بر حسب احادیث ثقلین و احادیث امان و روایات دیگر هیچ گاه زمین از شخصی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که عدل قرآن باشد خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسلام گذشته مسلمین کسی را غیر از دوازده نفر عدل قرآن نشمرده‌اند، و عدم افتراق از قرآن را در حق کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت نشناخته‌اند، بنابراین این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

۴- بر حسب روایات معتبر و صحیح و متواتر شیعه و اهل سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر تنصیص به امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام فرمود و علاوه هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسگری علیه السلام که او نیز امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیه الله علیه السلام را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص کرد که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یازده امامی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امامتشان ثابت است به امامت معرفی شده‌اند و لذا طبعاً نص بر امامت آن حضرت از نص بر امامت سایر ائمه علیهم السلام بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است حتی نصوص غدیر و ثقلین بطور مستقیم و یا غیر مستقیم نص بر امامت حضرت مهدی ارواحنا فداه می‌باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت ولی الله مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف در موارد متعدد به صراحت و اشاره تنصیص شده است.<sup>۱</sup>

۵- چنانکه گفته شد یکی از راههای شناخت امام، معجزه است و بر این اساس معجزات بسیار و بی شماری که از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده و صدور آنها بر حسب روایات متواتر قطعی و مسلم است، از دلایل قطعی امامت آن بزرگواران است.

هرکس به کتابهای حدیث و تاریخ مراجعه نماید این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می‌شود بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام و خبرهای آن حضرت از غیب، و وقایع آینده، و معجزات سایر ائمه علیهم السلام در کتابهای اهل سنت نیز ثابت و ضبط است و قابل هیچ گونه تردید نمی‌باشند و امامت امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، از طریق معجزه نیز ثابت است هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش، و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است و صدها مورد آن را در کتابهای معتبر می‌توان احصا کرد علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده‌ایم. بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر، و یا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات

۱. در این موضوع به کتابهایی مثل انیس الاعلام و سیف الامه و به نوشته‌ای از نویسنده به نام «اصالت مهدویت» و بطور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

ائمه عليهم السلام و شخص حضرت مهدی علیه السلام این دو راه کاملاً و بطور باورآور و شناخت بخش موجود است هم به وسیله نقل دیگران در طول چهارده قرن و هم به وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسلات به حضرت مهدی و سایر ائمه عليهم السلام از آن بزرگواران و حتی از امامزادگان صادر شده است علم و یقین داریم، و هر کس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات یک نفر از ائمه مثل حضرت رضا علیه السلام را که در عصر ما صادر شده است تحت مطالعه درآورد برای او شبهه و شکی در امامت همه آن عزیزان درگاه خدا باقی نخواهد ماند.

۶- در راههای معرفت امام گفتیم که یکی از راههای معرفت امام برجستگی و فوق العاده بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیه است که متخصصان در حکمت عملی و استادان تربیت و مربیان بزرگ اخلاق و آگاهان به ملکات فاضله و کمالات نفس و جهات مربوط به تعادل اخلاق و انحرافات که از جهت افراط یا تفریط پیدا می شود درک می نمایند که صاحب این روش و رفتار انسانی است الهی، و بشری است ملکوتی که در اوج مقام انسانیت و فضایل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعض انسانها در این فضیلت به حدی اوج دارند که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است.

از مطالعه و بررسی سیره و سلوک و معاشرت و اخلاق و حالات ائمه عليهم السلام و مواضع و مواقعی که برحسب مناسبات مختلف با دوستان و دشمنان و مسلمانان و کفار داشتند به خوبی روشن می شود که هر یک از آنان تجسم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالیترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کل مخلوقات بودند. در زهد و تقوی و گذشت و پاکی و پاکدامنی و خلوص نیّت و عبادت و اطاعت از خدا و دلسوزی برای جامعه و از خود گذشتگی و فداکاری برای اسلام و شجاعت و امانت و صداقت و علم و حلم و بردباری و شکیبایی و خویشترداری، و استقامت و پایداری و حبّ فی الله و بغض فی الله و حمایت از حق و عدل و ایثار، و قناعت و تواضع و رضا و تسلیم و توکل و تفویض، سرآمد تمام بنی نوع بشر و سرمشق تمام فضایل و هدایت افعالی الهی می باشند.

کتابهای بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایلشان کافی نیست، و هر چه گفته اند و نوشته اند اندکی از بسیار و یکی از بی شمار است.

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند \*\*\* حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

و به گفته شاعر عارف دیگر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست \*\*\* که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

بلندی مقام معرفت و تقرّب آنها را به خداوند از روش تضرّعشان به درگاه خدا و مناجاتهایشان و نیایش و ستایششان و از مضامین دعاهاشان و از آنچه از خدا می خواستند و حاجت‌هایی که از او می طلبیدند می توان شناخت.

دشمنان‌شان و سیاستمداران جبار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران، و آن همه مظاهر پاکی و خیرخواهی و هم‌نوایی و هم‌صدایی با مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود خطر می‌دیدند نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می‌نمودند.

راست‌ترین مدایح و اشعار، اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق و دعبل، کمیّت و سیّد حمیری در آن دوران‌های فشار و اختناق در مدح آن بزرگواران سروده‌اند، هیچ‌کس نتوانست به فرزدق بگوید قصیده میمیه تو در مدح امام زین‌العابدین مبالغه است حتی بنی‌امیه اگر چه او را زندانی کردند اما نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می‌توانید به صدها و هزارها کتاب شیعه و اهل سنت، خصوص کتاب‌های اهل سنت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی عشر علیهم السلام نوشته‌اند مراجعه نمایید مانند کتاب کفایة الطالب گنجی شافعی و کتاب مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی، و کتاب الفصول المهمّة ابن صباغ مالکی، و مناقب ابن مغزلی شافعی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و الاتحاف شبراوی، و روضه الاحباب خواجه محمد پارسا، و نور الابصار شبلنجی، و کتاب اهل البيت توفیق ابو‌علم، و الصواعق المحرقة، و کتاب‌های دیگر.

لذا در اینجا سخن را با گفتاری که شبراوی شافعی شیخ اسبق ازهر از یکی از اهل علم نقل کرده است پایان می‌دهیم:

دهیم:

"انَّ آلَ الْبَيْتِ حَازُوا الْفَضَائِلَ كُلَّهَا عِلْمًا وَ حِلْمًا وَ فَصَاحَةً ، وَ ذَكَاءً وَ بَدِيهَةً وَ جُودًا وَ شَجَاعَةً فَعُلُومُهُمْ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى تِكْرَارِ دَرْسٍ ، وَ لَا يَزِيدُ يَوْمُهُمْ فِيهَا عَلَى مَا كَانَ بِالْأَمْسِ بَلْ هِيَ مَوَاهِبٌ مِنْ مَوْلَاهُمْ مَنْ أَنْكَرَهَا وَ أَرَادَ سِتْرَهَا كَانَ كَمَنْ أَرَادَ سِتْرَ وَجْهِ الشَّمْسِ فَمَا سَأَلَهُمْ فِي الْعُلُومِ مُسْتَفِيدٌ وَ وَقَفُوا ، وَ لَا جَرَى مَعَهُمْ فِي مِضْمَارِ الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلَّا عَجَزُوا وَ تَخَلَّفُوا وَ كَمْ عَابَتُوا فِي الْجِلَادِ وَ الْجِدَالِ أُمُورًا فَتَلَقُّوْهَا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ ، وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ مَا ضَعُفُوا تَقَرُّ الشَّقَائِقُ إِذَا هَدَرَتْ شَقَائِقُهُمْ وَ تُصْنَعِي الْأَسْمَاعُ إِذَا قَالَ قَائِلُهُمْ وَ نَطَقَ نَاطِقُهُمْ سَجَايَا خَصَّهُمْ بِهَا خَالِقُهُمْ".

مضمون این گفتار این است که اهل بیت همه فضایل را از علم و حلم و وجود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه‌گویی را دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی‌افزاید بلکه این علوم موهبت‌هایی از خدایشان است هرکس انکار علوم آنها را بنماید مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بیوشاند هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب در بمانند و عاجز شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر آنکه ناتوان شد و عقب ماند، و چه بسیار چابکی‌ها و گستاخی‌ها و حملات و جدال‌هایی که دیدند و با صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و



ضعیف نگشتند هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید همه خروشها و غرّشها آرام گیرد و وقتی که گوینده ناطقشان زبان به درفشانی باز کند و سخنرانی نماید همه گوشها به اصغا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند سجیتها و خصوصیت‌هایی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت بر دیوارند \*\*\* نه چنان صورت و سنی که تو داری دارند

تا گل روی تو دیدم همه گل‌ها خارند \*\*\* تا تو را یار گرفتم همه یار اغیارند

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .